یادایام ۱

روز معلم به دانش آموزان بیشتر خوش می‌گذشت

انگار روز معلم که از راه می‌رسد، دهه شصتی‌ها و دهه هفتادی‌ها بیشتر از هر نسلی دلتنگ مدرسه و کلاس درس می‌شوند. انگار دوباره دلشان می‌خواهد به روزهایی برگردند که به اندازه معلم‌ها و شاید بیشتر از آنها از رسیدن هفته بزرگداشت مقام معلم خوشحال می‌شدند، ولی جنس خوشحالی دانش‌آموزان با دلایل شادی معلم‌ها تفاوت داشت. بچه‌های محجوب و البته شیطان دهه شصتی و دهه هفتادی که در تمام شب‌های سال تحصیلی مجبور بودند لااقل ۱بار از روی درس جدید فارسی و حداقل ۴صفحه از روی تمرینات تازه درس ریاضی بنویسند و درس‌های علوم تجربی و علوم اجتماعی را هم انقدر بخوانند که پای تخته سیاه برای خانم معلم یا آقا معلم متل بلبل چهچه بزنند، در هفته تجلیل از مقام معلم می‌توانستند کمی تنبلی بکنند، مثلا مشقشان را نصفه نیمه بنویسند یا حتی به کلی از خیر حفظ کردن درس‌های جدید علوم اجتماعی، تعلیمات مدنی، جغرافیا و علوم تجربی بگذرند چون در این هفته معلم‌ها مهربان‌تر می‌شدند و کمتر به بچه‌ها سخت می‌گرفتند. روز معلم شبیه روزهای تولد معلم‌ها بود و آنها که می‌دانستند ما در حال تدارک جشن روز معلم هستیم، برای سنگتیری کردن و درس پرسیدن و مو را از ماست کشیدن کمی مغذب بودند. در طول هفته معلم، جشن و برنامه‌ای در کار نبود و همه ماجراها برای روز ۱۲اردیبهشت باقی می‌ماند. البته قبل از رسیدن این هفته، دانش‌آموزان سقف و دیوارهای همه کلاس‌ها و راهروهای مدرسه را پر از شرشر مدادهای کاغذی می‌کردند؛ شرشرهای رنگارنگی که از کاغذ رو غنی درست می‌شد و اگر گیره انتهای آن را با احتیاط نمی‌کشیدی، حتما تار و پودش از هم جدا می‌شدند.

یادایام ۲

کلاس‌های رنگی

دانش‌آموزان بعضی از کلاس‌ها هم چند بادکنک به تزیینات کلاسشان اضافه می‌کردند یا با همان خط کودکانه خود روی دیوار یا گچ جمله‌ای را درشت برای تبریک روز معلم می‌نوشتند و داخل آن را با پنبه و پولک پر می‌کردند.

هر روز سر صف صبحگاه یک شعر یا مقاله هم درباره مقام معلم خوانده می‌شد، ولی بیشتر از این اتفاقی نمی‌افتاد و جشن اصلی در روز ۱۲اردیبهشت برگزار می‌شد. در این روز درس و مشق به کلی تعطیل بود. زنگ تفریح اول زودتر از همیشه به صدا درمی‌آمد و دانش‌آموزان چند متری آن طرف‌تر از ردیف صندلی معلمان که کنار دیوار چیده شده بودند، صف می‌کشیدند. دیس‌های شیرینی زبان یا دانه‌ارکی را که روی میز معلمان می‌گذاشتند پر و پیمان به‌نظر می‌رسیدند، ولی وقتی شیرینی‌ها میان بچه‌ها پخش می‌شد، انگار تعدادشان دقیقا به تعداد بچه‌ها بود و هیچ‌کس نمی‌توانست بیشتر از سهمش شیرینی بردارد.

گاهی که بچه‌ها علاوه بر شعر و سرود و مقاله برای معلمان نمایش و تئاتر هم تدارک می‌دیدند، مراسم در نمازخانه برگزار می‌شد. گروه نمایش نزدیک محراب نمازخانه با چادر نماز و پارچه‌های مختلف برای خود حریمی درست می‌کردند که حکم سن را برایشان داشت و باعث می‌شد سایر بچه‌ها به محل اجرای آنها زیاد نزدیک نشوند.

یادایام ۳

درس و مشق تعطیل

معمولا گروه تئاتر برای این ایام نمایشنامه‌های طنز را انتخاب می‌کردند، ولی اگر نمایشنامه آنها خنده‌دار هم نبود، دانش‌آموزان از اینکه به لطف و زحمت گروه نمایش، جشنی طولانی‌تر و ساعت درسی کوتاه‌تری خواهند داشت، خوشحال و خندان بودند. هدایای بچه‌ها در این روز جورواجور بود و هر کس به اندازه توان و استطاعت خانواده‌اش برای معلمش هدیه‌ای تدارک می‌دید. معمولا خانم‌ها و آقاهای ناظم سفارش می‌کردند که اگر کسی می‌خواهد به معلمش هدیه بدهد، تا بعد از برگزاری جشن دندان روی جگر بگذارد و نظم کلاس درس را به هم نزند، ولی بعضی از بچه‌ها یا انقدر دل گنجشکی بودند که تا آن موقع تاب نمی‌آوردند یا از روی شیطنت همان زنگ اول کادوی خود را به معلمشان می‌دادند تا از درس پس‌دادن و مشق تحویل دادن خیالشان به کلی آسوده شود. بسیاری از دانش‌آموزان در این روز برای معلمشان کتاب هدیه می‌آوردند، بعضی از آنها هم از درخت‌های گل محمدی حیاط خانه‌های‌شان دسته‌ای گل می‌چیدند و به خانم یا آقای معلم تقدیم می‌کردند. گاهی هم هدایا خوراکی بود و پدر و مادرها فرزندانشان را با جعبه‌ای شیرینی یا شکلات به مدرسه می‌فرستادند. این خوراکی‌ها همیشه هم از جانب خانواده‌ها تهیه نمی‌شدند و بچه‌ها با پول توجیبی یک یا چند روز خود برای معلمشان خوراکی‌هایی می‌خریدند که خودشان خیلی دوست داشتند! اما معلم‌ها همیشه کسانی را که یک نامه یا شعر و انشا در مورد روز معلم برایشان می‌آوردند، از همه دانش‌آموزان بیشتر تحویل می‌گرفتند و هر سال هم آخرین حرفشان که به‌عنوان تشکر از زحمات بچه‌ها به زبان می‌آوردند، مثل سطلی آب سردی بود که روی سر بچه‌های تنبل و درس نخوان ریخته می‌شد: «بهترین هدیه شما برای من درس خواندنتان است و من بیشتر از هر هدیه‌ای از دیدن نمرات خوب و تلاش شما خوشحال می‌شوم...»

میم مثل معلم مهربان

خاطره‌بازی با معلمانی که علاوه بر درس و مشق درس زندگی نیز به ما آموختند

گزارش
سحر جعفریان
روزنامه‌نگار

معلمان و آموزگاران در فرهنگ و ارزش‌های ملی و مذهبی ما، از جایگاهی والا و ارزشمند برخوردار هستند؛ جایگاهی که در تکریم آن، سالروز شهادت بزرگ معلم معاصر تاریخ ایران یعنی استاد مرتضی مطهری را روز معلم نامیدند تا از مقام معلم که به واقع صیرات‌ادار عرصه روشنگری، دانایی و بالندگی هستند به نمایستگی تقدیر به‌عمل آید. تقدیر از آنها که به گواه آنچه در تاریخ رفته‌ـ اصلی‌ترین و مؤثرترین عنصر در فرایند آموزش و پرورش افراد محسوب می‌شوند و همیشه متعهدانه و دلسوزانه پای هر تخته‌سیاه بعد از بابا نان داد و مادر آب داد، نوشتند علم از ثروت بهتر است و در عمل نیز با مهربانی و چهاردگی نشان دادند که انسانیت قانون این علم برتر و بهتر است. به همین بهانه با جمعی از این سنگربانان علم و دانش که تعلیم و تربیت را با هم پیش بردهاند به گفت‌وگو نشستیم.

معلم مهربان، نان‌آوران کوچک شهر

داستان مدرسه طبیعت از ان داستان‌های شنیدنی است که شخصیت اصلی آن جمله‌السادات میرهادی است، خانم معلم بازنشسته‌ای که هیچوقت عشق و اشتیاق آموزش دادن از سرش نیفتاد و از وقتی متوجه شد کودکان کار در حوالی محل سکونتش در منطقه ۲۲ تهران از تحصیل و سوادآموزی محروم هستند، آستین همت بالا زد تا انها را پشت نیمکت و پای تخته‌سیاه بکشاند.

میرهادی، دبیر بازنشسته مقطع ابتدایی آموزش و پرورش داستان مدرسه طبیعت و عشق به آموزش را اینطور برایمان تعریف می‌کند: «من فعالیت آموزشی‌ام را از منطقه ۱۴ آغاز کردم و در منطقه یک به پایان رساندم. به‌دلیل بیماری همسرم که به هوای پاک و تمیز نیاز داشت، در محله سوراواز منطقه ۲۲ ساکن شدیم. طولی نکشید که متوجه شدم در منطقه ۲۲، کودکان و نوجوانانی زندگی می‌کنند که به‌دلایل مختلفی مانند مهاجرپذیربودن یا فقر از حق قانونی‌شان، یعنی تحصیل و آموزش، محروم و بازمانده‌اند. باورش سخت است که در این منطقه زیبا و سرسبز، کودکانی در نزدیکی ما به‌دلیل فقر، بیماری، مشکلات اقتصادی خانوارها و نبود حمایت لازم از تحصیل بازمی‌مانند، اما متأسفانه واقعیت دارد و در همین شهر و سایر شهرها کودکانی هستند که با مشکلاتی بزرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. همین جا بود که تصمیم گرفتم سهمی در رفع مشکلاتشان داشته باشم و با سوادآموزی به انها احتمال وقوع اینده‌ای بهتر را برایشان به ارمغان بیاورم.» این معلم مهربان و البته خاص ادامه می‌دهد: «همین شد که همسرم با خط زیبایش روی تابلویی نوشت؛ مدرسه طبیعت و من آن تابلو را در گوشه‌ای از حاشیه پارک جنگلی چیتگر که مقابل منزلمان است، نصب کردم. بعد از شناسایی این کودکان، حسابی با تک‌تک‌شان حرف زدم تا هر روز راس ساعت مشخصی برای درس‌خواندن در مدرسه طبیعت حاضر شوند. اوایل، کار خیلی سخت و به کندی پیش می‌رفت و تعداد بچه‌ها کمتر از ۵نفر بود اما به‌تدریج این تعداد به بیش از ۳۰نفر رسید و من وای سایر خیران و نیکوکاران را به ماجرا باز کردم. به‌عنوان مثال یکی از خیران حمایت مالی می‌کند و دیگرانی هم هستند که آموزش در مقاطع بالاتر را ارائه می‌دهند. روزهای آفتابی کلاسمان دقیقا همین بخش از پارک جنگلی است که اغلب حضور ناگهانی سنجاب با خرگوشی حواس بچه‌ها را پرت می‌کند و همان می‌شود زنگ تفریح و روزهای بارانی و برفی نیز دانش‌آموزان راهی پاگرد ورودی خانه ما می‌شوند. با اینکه انرژی و توان روزهای جوانی‌ام را ندارم اما خدا را هزاران مرتبه شکر که این اتفاق خوب رقم خورد و این نان‌آوران کوچک هم از تحصیل که حق مسلم‌شان است بازنماندند.»

خانم معلم یسران شرور

اینجا زیر تابلوی بزرگ کانون اصلاح و تربیت کودکان و نوجوانان، پشت درهای بزرگ آهنی، جایی که مرز بین امید و ناامیدی باریک‌تر از تار مویی است، آدم‌هایی رفت‌وآمد می‌کنند که کارشان بی‌شباهت به کاشتن بذر امید در دل‌های کوچک نوجوانانی نیست که از روی ناآگاهی و تربیت نادرست گرفتار جرم و زندان شده‌اند. یکی از این افراد، بتول عبدو، معلم بازنشسته ۷۶ساله است که بدون هیچ چشمداشتی بیش از ۲۵سال است که هر صبح از درهای آهنی کانون اصلاح و تربیت ردمی‌شود، پای تخته‌سیاه بزرگ کلاس درس و مقابل چشمان بی‌فروغ پسران این کانون می‌ایستد و درس زندگی می‌دهد. واضح است که پشت نیمکت‌های کلاس او اغلب پسران شرور و خلافکاران می‌نشینند؛ خلافکارانی که خیلی هایشان بعد از گذراندن دوران محکومیت از این مجموعه رفته‌اند و شکر خدا دیگر پشت سرشان را هم نگاه نکرده‌اند. چرا؟ چون هم سرشان به سنگ خورده و هم خانم معلمی دلسوز راه و چاه را نشانشان داده است. عبدو در این‌باره می‌گوید: «روزهای اخر بازنشستگی‌ام بود. مدیر کانون اصلاح و تربیت کودک و نوجوان شهرزیبا به مدرسه‌مان آمده بود. دنبال معلمی با تجربه و به قول معروف تر و فرز می‌گشت. داوطلب شدم. همه می‌گفتند بعد از این همه سال تدریس باید استراحت کنم و پذیرفتن پیشنهاد مدیر کانون اصلاح و تربیت کار دشواری است اما سال ۱۳۷۴ پا به کانون اصلاح و تربیت گذاشتم.» پسران کانون اصلاح و تربیت او را مادر عبدو صدا می‌زنند. مادر عبدو نه معلم بلکه برایشان حکم مادر و سنگ صبور را دارد. او ادامه می‌دهد: «اینجا زبان انگلیسی و ادبیات فارسی تدریس می‌کنم. به قول معروف آجار فرانسه کانون هستم. از صبح تا عصر در کنار بچه‌ها زندگی می‌کنم. دانش‌آموزانم از ۸ تا ۱۹ ساله هستند. همه جور محکومیتی هم در کلاس داریم! از دزد و قاتل گرفته تا ادمربا. راستش من به چشم مجرم به انها نگاه نمی‌کنم چون این بچه‌ها بیشترشان ناخواسته درگیر خلاف و جرم شده‌اند. خانواده ناسالم و محیط زندگی نامناسب باعث شده تا انها مسیر زندگی خود را اشتباهی طی کنند. خیلی از این بچه‌ها بیش از درس به کمی محبت و توجه محتاج هستند و من این مطلب را درک کرده‌ام و تاکنون سعی داشته‌ام از در دوستی و رفاقت با انها وارد شوم. همچنان که یکبار یکی از انها کیف پولم را در کلاس دزدید. همه می‌دانستند کار کیست و به من هم گفتند ولی من بهشان گفتم او ندزدیده بلکه پول نیاز داشت و من هم به او قرض داده. فردای همان روز درحالی که حسابی شرمنده بود کیفم را پس آورد. خوشحال بود که دزد خطایش نکرده بودم! به علاوه اینکه، خیلی از دانش‌آموزانم را بعد از دوران محکومیت‌شان در کوچه و خیابان می‌بینم که برای خودشان زندگی و کار خوب راه انداخته‌اند.»

از خودکشتی‌های چندبرابری معلمان عشایر

قریب به نیمی از عمر ۴۴ساله‌اش را صرف تعلیم و تربیت دانش‌آموزان عشایر و کوچنده منطقه «اندیکا» از استان خوزستان کرده است. عبدالحسین محمودی که خود نیز اصالتا از عشایر بختیاری استان خوزستان است، خونگرم و مهربان برایمان از سختی‌های شیرین معلمی در میان دشت، جاده و عشایر می‌گوید: «عشایر خونگرم و مهمان‌نواز هستند. برایشان هم فرقی نمی‌کند مهمان یکی دو روزشان باشی یا مانند من مهمان ظرور در هفته! راستش محل سکونت من در شهرستان دزفول است. از دزفول تا صحرای عشایر اندیکا ۴۲ ساعت با موتورسیکلت راه است و برایم سخت می‌شود اگر هر روز بخواهم این مسیر را طی کنم. برای همین شنبه تا چهارشنبه در چادر مدرسه می‌مانم و آنجا بیتوته می‌کنم. معلم عشایربودن دردسرهای زیادی دارد! دوری از خانواده گرفته تا غذای ناکافی و گاهی هم جای نامناسب. البته به این لیست پردردسر باید تردد در مسیرهای صعب‌العبور و خطرناک را هم اضافه کرد. اما اینها در برابر لبخند دانش‌آموز عشایر که از ذوق مهارت یافتن در خواندن و نوشتن روی لب‌هایش نقش می‌بندد، هیچ است. من از لبخندها را که اتفاقا بسیار هم دیده‌ام با هیچ‌چیزی عوض نمی‌کنم. گاهی به این فکر می‌کنم که به واقع برای دانش‌آموزان عشایر بیشتر از فرزندان خودم وقت می‌گذارم.» محمودی می‌افزاید: «شاید در ابتدا معلم عشایر بودن انتخاب خودم نبود اما در ادامه آنقدر عشق پدید آمد که حتی یک روز هم غیبت و تعطیلی نداشتم. معمولا ساعت‌های بعد از کلاس را به رفع اشکال یا پرسش و پاسخ‌های اطلاعات عمومی می‌پردازیم. در حال حاضر حدود ۱۸دانش‌آموز در ۶پایه دبستان دارم که هر یک بسیار بااستعداد هستند. دنبال تجهیزشدن مدرسه عشایر اندیکا به کتابخانه هستم و این میسر نمی‌شود مگر زمانی که هر استان، عشایر خود را تمام و کمال زیر پوشش خدمات‌دهی قرار دهد. دانش‌آموزان بسیاری داشته‌ام که طی این سال‌ها ضمن حضور در دانشگاه‌های مهم برای کشور، افتخارآفرینی کرده‌اند و از سویی برخی‌شان دوباره به میان عشایر بازگشته و خدمت کرده‌اند.» این معلم عشایر که برای آموزش دانش‌آموزانش دشواری‌های فراوان به جان خریده است در ادامه می‌گوید: «معلم عشایر فقط یک معلم نیست. به‌نظرم کسی که روحیه از خودگذشتگی و ایثار داشته باشد یا از توانایی کار در فضایی با حداقل امکانات (بدون آنتن‌دهی گوشی‌های همراه و گاه حتی بدون آب و برق دائمی) برخوردار باشد، می‌تواند در این حوزه دوام بیاورد، چرا که بیشتر اوقاتش باید صرف دانش‌آموزان و حتی خانواده‌های انها شود تا ثمره تلاش‌هایش را ببیند. شاید از همه اینها مهم‌تر این باشد که یک معلم عشایر از حیوانات به‌ویژه مار و عقرب نترسد! چرا که معمولا با انها روبه‌رو می‌شود!»

از کودکستان تا دبیرستان

از کوویدِ ۱۹ تا بیماری تربیت

اینکه معلم باشی و جهادگر تربیت یعنی مهربانی و ایثار را به توان هزار رسانده‌ای، مانند رسول مهدی‌زاده، معلم جوانی که از دوران شیوع کرونا دست به کار شد تا چهل و یک‌سوادی از جامعه رخت برکند. مهدی‌زاده که سال گذشته از او به‌عنوان معلم جهادگر منطقه ۱۰ تهران تقدیر شد، می‌گوید: «در دوران کرونا که مدارس تعطیل شد من یک معلم حق‌التدریس بودم. به واسطه یکی از دوستان مطلع شدم در مناطق حاشیه‌ای پایتخت و حتی روستاهایی در کلانشهرها بسیاری از دانش‌آموزان از حق آموزش مجازی به‌علت نداشتن تبلت و گوشی همراه هوشمند محروم مانده‌اند. اوضاع مالی خودم نیز زیاد مناسب نبود برای همین با چند مؤسسه خیریه وارد گفت‌وگو شدم تا به زنده تجهیزات هوشمند آموزشی دانش‌آموزان نیازمند تامین شود. حقوق ۴ماه خود را نیز وقف این کار کردم. این شد نخستین تلاشم برای گسترش و توسعه سوادآموزی. این تلاش و اقدام وقتی به سرانجام رسید خیلی در کامم شیرین آمد برای همین تصمیم گرفتم آن را به شیوه‌های مختلف و در حد توانم دنبال کنم. بعد از آن راهی کوره‌های آجرپزی شدم تا کودکان انجا را نیز از فرصت تحصیل بهره‌مند سازم. خیلی از انها دیگر کودک نبودند؛ نوجوانانی بودند که خانواده‌هایشان روی درآمدزایی انها حساب ویژه‌ای باز کرده بودند برای همین باید هم به تحصیلشان توجه می‌کردم و هم برای بعضی از انها دنبال کار و شغل مناسب‌تری می‌بودم. شاید تصور کنید برای انجام این امور جهادی نیاز هست که اوقات فراغت زیاد داشته باشید و یا اوضاع مالی‌تان حسابی رو به راه باشد اما اینطور نیست. برای انجام این امور فقط کافی است همت کنید و پای کار باشید! همین.»

اختصاصی‌های این گروه‌ها

در وصف مقام معلم بسیار گفته‌اند معلمی کار انبیاست یا معروف است که می‌گویند معلم‌ها با عشق کار می‌کنند به‌ویژه این روزها که کمیت و کیفیت پرداخت حقوق و دستمزدشان صدر اخبار رسانه‌ها بوده است. بنابراین می‌توان ادعا کرد هر معلم ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که در تربیت و پرورش دانش‌آموزان بسیار مؤثر است و ویژگی‌هایی که تا نسل‌ها هم به یاد می‌مانند و هم الگوساز خواهند شد. با این حال در هر دوران کم نبودند معلمانی که آواره و شهرت‌زده اثر و الگوسازی‌شان زبانزد شد؛ از جانباز شهید محمد قاسمی گرفته تا مربی جوان شهید علی خلیلی که هر یک، دانش‌آموزان بسیاری را مرید مکتب علم و مذهب کردند. شهید محمد قاسمی، جانباز دوران ۸سال دفاع‌مقدس بود که بعد از جنگ در جبهه‌های حق علیه باطل، پا به میدان مبارزه با جهل گذاشت و در دوران بازنشستگی خود، کلاس درس برای کودکانی از خانواده‌های بی‌بضاعت و نیازمند در مسجد محله لوذر را دایر انداخت. دانش‌آموزان این جانباز شهید بعد از او بیزی دانیی را بر زمین نگذاشتند و کلاس‌های درس را فعال نگه داشتند. جانباز محمد قاسمی سال ۱۴۰۰ بر اثر ابتلا به کرونا به فیض شهادت نایل آمد. شهید علی خلیلی اما جوان بود و کیومس و سال جهادگر بود و عاشق بچه‌ها. دیپلم که گرفت رفت سراغ حوزه و درس‌های فقه. از ۱۵سالگی به کودکان کار و یا کودکان بدسرپرست محروم از تحصیل درس می‌داد. یا توقفش مسجد و پایگاه بسیج بود. او دانش‌آموزان را رفقا صدا می‌زد و دانش‌آموزانش هم او را «آقا مربی». ۱۸سالگی جانباز امر به معروف و نهی از منکر می‌شود. بعد از آن هم با اینکه زمینگیر و خانه‌نشین شده بود اما دست از جهادش برنداشت. علم و دانش برنداشت. آن زمان، رفقایش هر روز در خانه او کلاس درس را برگزار می‌کردند تا اینکه بالاخره سال ۱۲۹۳ او نیز جرعه‌ای از جام شهادت نوشید. فقط کافی است باز هم دقیق‌تر شویم و معلم‌های خاص دیگری را از سراسر ایران بشناسیم. آن وقت است که جلوه‌های بیشتری از ایثار، امید افرین‌مان می‌شود؛ مانند زمانی که پای دانش‌آموز به سبب شیوع کرونا از مدارس کوتاه شد و معلمان همچنان پای کار ایستادند. یکی بحجال با سرامیک‌های دیوار خانه‌اش می‌شد تخته‌سیاه و دیگری نیز اعتبارش را خرج خرید تبلت‌هایی برای آموزش مجازی دانش‌آموزانش می‌کرد؛ مانند اندا اسمانی که بعد از اطلاع از بیماری یکی از دانش‌آموزانش کلاس درس اختصاصی برای او برگزار کرد یا مظفر قاسمی که خانه خود را به مدرسه تبدیل کرد و با محمدعلی رضایی که هر روز ۹۰کیلومتر را موتورسیکلت از شهر رفسنجان تا شهرستان قریدونشهر طی می‌کرد تا دانش‌آموزان انجا به بهانه کمبود معلم از قافله درس و مشق عقب نمانند. تدریس ۵سالهِ محمد پیرعکبانی اصفهانی به دانش‌آموز معلولش در خانه و اقدام جالب و تحسین‌برانگیز ذبیح‌الله رجبی که سراغ دانش‌آموزان روستای مرفت با خودروی شخصی انها به مدرسه‌ای در حوالی روستا می‌رساند، دیگر خردم‌روایت‌هایی از مهر بی‌پایان معلمان این مرز و بوم است.

عکس: همشهری/ امیر مسجی

گفت‌وگو با معلمی که انجام کارهای خیر در کنار آموزش از اولویت‌های اوست

کارهای خیر من به شکرانه وجود دخترم است

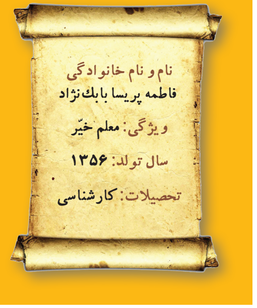

گفت و گو
سعیده مرادی
روزنامه‌نگار

هر ساله ۱۲ اردیبهشت را به نام روز معلم نامگذاری کردند تا هم یادی باشد برای منزلت مقام معلم و هم از رشادت‌های معلم تجلیل شود؛ معلمانی که گاه از حرفه خود پا را فراتر گذاشته و نه‌تنها به امر آموزش مشغولند، بلکه به‌عنوان یک حامی و خیر نیز فعالیت پویا داشته و در این راه گام‌های مهمی برمی‌دارند. فاطمه پریسا بابک‌نژاد، معلم تهرانی یکی از این معلم‌هاست و نیت کرده به لحاظ مادی و معنوی به دانش‌آموزان نیازمند کمک کند. او سال‌هاست که نه‌تنها به دانش‌آموزان کمبضاعت خارج از وقت اداری آموزش رایگان می‌دهد، بلکه بخشی از حقوقش را صرف کارهای خیر و خداپسندانه می‌کند. کمک‌های او محدود به جا و مکان خاصی نیست و هرجا نیاز و نیازمندی وجود داشته باشد، او حضور یافته و در این راه از هیچ کمکی دریغ نمی‌کند. گفت‌وگوی ما با این معلم را بخوانید.

به معلمی علاقه داشتید؟

بله، من از کودکی به معلمی علاقه داشتم، به همین دلیل از سال ۷۵ و از دوران دانشجویی تدریس را شروع کردم. البته به دلایلی مدتی در کارم وقفه ایجاد شد و تنها به تدریس خصوصی و آموزش در مراکز غیردولتی به‌صورت پاره‌وقت بسنده کردم، اما از سال ۹۶ به بعد معلمی را دوباره از نو شروع کردم و اکنون معلم پایه چهارم مقطع ابتدایی هستم.

چطور شد که به فکر کارهای خیر و خداپسندانه افتادید؟

من اکنون دختر ۱۲سالهای دارم که به لطف خدا جزو دانش‌آموزان نخبه است و با وجود سن کم در عرصه‌های علمی خوش درخشیده و مسلط به ۲ زبان خارجی است و مقالات علمی نیز به رشته تحریر درآورده است. من به شکرانه داشتن چنین فرزندی نیت کردم که به دانش‌آموزان کمبضاعت، بدون سرپرست و بدسرپرست کمک کنم و به تعمیری کنارشان باشم. چون معتقدم در کشورمان ایران نخبه‌های بسیاری مانند دختر من هستند که شاید به دلایل مالی به عرصه ظهور نرسند. من به این دسته از دانش‌آموزان کمک می‌کنم که شاید راهی باشد برای موفقیت‌های آنها.

شرایط مالی‌تان خوب است؟

اینکه بگویم ثروتمند هستم خیر. یک زندگی معمولی کارمندی دارم و همه کمک‌های من هم از همین حقوق کارمندی است. در مجموع تمام کارهایی که من انجام می‌دهم دلی است و وابسته به هیچ نهاد و گروهی نیستم.

یعنی از حقوقتان هزینه می‌کنید؟

بله همانطور که گفتم من بخشی از حقوقم را برای رفع مشکلات دانش‌آموزان و افراد نیازمند هزینه می‌کنم.

دانش‌آموز نیازمند را چطور شناسایی می‌کنید؟

من از طرق دخترم، دوستان و افراد مختلف با این دانش‌آموزان آشنا می‌شوم. در مدرسه‌ای که خودم فعالیت دارم پیدا کردن دانش‌آموزان کمبضاعت سخت نیست. در مدارس دیگر هم از طریق همکارانم.

بادتان هست به چند نفر آموزش رایگان داده‌اید؟

دقیق نه، اما تاکنون به ده‌ها دانش‌آموز آموزش داده‌ام، من با افتخار یک معلم هستم و این موضوع همواره برایم اهمیت دارد که به دانش‌آموز نیازمند هم مادی هم معنوی کمک کنم.

شما علاوه بر آموزش رایگان کمک‌های مادی هم به دانش‌آموزان دارید، درست است؟

باور کنید سخت است گفتن این حرف‌ها، چون من صرفا برای رضای خدا و دل خودم انجام می‌دهم؛ یعنی اجباری در کار نبوده است، اما در تمام طول تدریس این موضوع که به دانش‌آموزان کمبضاعت کمک کنم برایم مهم بوده به همین دلیل تا حد توانم کارهایی مانند خرید لباس، لوازم‌التحریر، ابزار و کتاب‌های کمک آموزشی و... مدنظرم بوده است. البته همیشه کمک‌های من به دانش‌آموزان محدود نیست و من به هر خانواده‌ای که به لحاظ مالی در تنگنا باشد هم کمک می‌کنم. البته اگر خدا قبول کند.

زمانی که کار خیر انجام می‌دهید چه حسی به شما دست می‌دهد؟

احساس و حال مرا فقط خدا می‌داند! آرامشی که نمی‌توانم وصف کنم، من با خدای خودم برای کار خیر معامله نکردم و در ازای آن هیچ درخواستی ندارم جز اینکه او از من راضی باشد.

خانواده با فعالیت شما مشکلی ندارند؟

نه، خانواده به‌ویژه دختر و همسرم مشوق اصلی من در این راه هستند و از من حمایت می‌کنند.

از کمک به دیگران خسته نمی‌شوید؟

خیر، چون اجباری ندارم، خودم تمایل دارم که سراغ دانش‌آموزان کمبضاعت می‌روم، حتی از دیگران هم برای شناسایی افراد نیازمند کمک می‌گیرم.

شما سال‌هاست که در کسوت معلمی مشغول به کار هستید، خاطره خاصی از این سال‌های فعالیت دارید؟

خاطره تولدم که سال گذشته توسط بچه‌ها در مدرسه برگزار شد، بسیار جالب بود. من از این تولد خبر نداشتم و یک غافلگیری جذاب برایم بود. این جشن نکته‌ای هم داشت و من متوجه استعدادهای هنری برخی دانش‌آموزانم شدم. تعدادی از انها با دف به هنرنمایی پرداختند و من از این هنر و توانایی آنها اطلاع نداشتم و این ترکیب توأضع و استعداد برایم دلچسب بود.

روز معلم برای شما یادآور چیست؟

یادآور دلسوزی و عشق به تربیت نسل‌هایی که آینده کشور را می‌سازند.

در پایان اگر صحبتی دارید، اشاره کنید.

شاید اگر هر کس به اندازه توانش به افراد نیازمند به‌ویژه دانش‌آموزان که کمک کند، دانش‌آموزان ما به راحتی و بدون دغدغه مشغول تحصیل می‌شوند. نکته دیگر اینکه نهادهای حمایتی از خیران با روی گشاده استقبال کنند، نه اینکه باعث سرخوردگی آنها شوند.

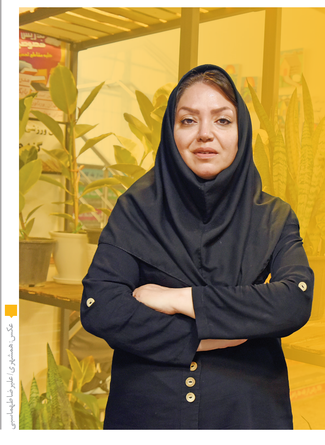

خاطره تولدم که سال گذشته توسط بچه‌ها در مدرسه برگزار شد، بسیار جالب بود. من از این تولد خبر نداشتم و یک غافلگیری جذاب برایم بود. این جشن نکته‌ای هم داشت و من متوجه استعدادهای هنری برخی دانش‌آموزانم شدم. تعدادی از آنها با دف به هنرنمایی پرداختند و من از این هنر و توانایی آنها اطلاع نداشتم و این ترکیب توأضع و استعداد برایم دلچسب بود.

عکس: همشهری/ علیرضا فیاضی

تریجه

پیشکشی‌های درویشی

بسیاری از آنها از مدت‌ها پیش به فکر این روز بوده‌اند و هدیه‌ای کوچک یا پر و پیمان تدارک دیده‌اند. تعدادی هم فکرها و طرح‌ها و پول‌های کم و زیادشان را روی هم گذاشته‌اند تا برای معلمانشان سنگ تمام بگذارند و به شیوه‌های مختلف این روز را به معلمانشان تبریک بگویند. بعضی از آنها هم انگار خیالشان راحت است که اگر هدیه‌ای هم به معلمانشان ندهند یا حتی به زبان نیاورند که چقدر قدردان زحماتشان هستند، معلمان‌شان از سخت درس خواندن شاگردانشان متوجه می‌شوند که برای موفق شدن در کنکور همه هنوز به مرحله تعیین رشته نرسیده‌اند و مشخص نیست کدامیک از آنها بلد در دوره دوم متوسطه به سراغ رشته‌های فنی و هنری بروند ولی مدیر مدرسه برایشان بساط آموزش خیاطی و نجاری و پرورش آبزیان و گل و گیاه را فراهم کرده تا در زمان فراغت خود به یادگیری این هنرها و مهارت‌ها بپردازند. کریمی به پرورش گل و گیاه علاقه دارد و برای روز معلم چند گلدان شمعدانی و پتوس آماده کرده تا به معلم‌ها و مدیر مدرسه‌اش هدیه بدهد. مهدی مولایی که همکلاسی علی است، در کارگاه نجاری مدرسه چند قاب عکس کوچک درست کرده و قصد دارد آنها را به معلمانش هدیه بدهد ولی هدیه معاون فناوری مدرسه را ویژه درست کرده و حسابی قاب عکسش را بزرگ و دورگ کرده است.

مراسمی معنوی و فرهنگی

دانش‌آموزان دبیرستان دوره اول شهید محمدی به اندازه بچه‌های مدرسه شهید چمران در تب و تاب تدارک هدیه نیستند و تلاش کرده‌اند برنامه‌هایی که برای این روز درنظر می‌گیرند، هدیه‌ای معنوی و در خور معلمانشان باشد. حسن امین که در اغلب برنامه‌های این روز مشارکت دارد، می‌گوید: «تعداد دبیران و کادر آموزشی مدارس متوسطه اول و دوم زیاد است و اگر بخواهیم برای آنها هدایای مادی درنظر بگیریم باید هزینه زیادی را به دانش‌آموزان تحمیل کنیم. از طرفی معلمان هم از دریافت چنین هدایایی که با به زحمت انداختن خانواده‌ها تهیه می‌شود، خوشحال نمی‌شوند. به همین دلیل ما سعی می‌کنیم با برنامه‌های فرهنگی قدرشناسی و قدردانی خود را به معلمانمان نشان دهیم.» امین معتقد است شیوه سپاسگزاری و قدردانی دانش‌آموزان باید متناسب با سنشان باشد و در سنین نوجوانی برای قدردانی از معلمانشان روش‌های خلاقانه‌ای داشته باشند. حال و هوای مدارس دخترانه با مدارس پسرانه فرق می‌کند و به مدد ظرافت‌ها و روحیات دخترانه خود جشن بزرگداشت این روز را شادتر برگزار می‌کنند. کوثر باقری می‌گوید: «من و همکلاسی‌هایم به‌دلیل آماده شدن برای کنکور فرصت زیادی نداریم، ولی تصمیم گرفتیم به بهانه روز معلم از آنها تشکر کنیم که برای موفق شدن در کنکور صمیمانه ما را همراهی می‌کنند.» قضایی که باقری و همکلاسی‌هایش برای برگزاری جشن آماده کرده‌اند، شاد و زیباست و در طراحی آن سلیقه‌ای خانمانه به‌کار رفته است.

جشن‌های پرهزینه

اما در همه مدارس این کلاشهر جشن روز معلم بدون حاشیه و بی‌دردسر برگزار نمی‌شود و تصمیم بعضی از مدیران و اعضای هیأت امنای مدارس برای برگزاری جشنی پرهزینه و پرسور و سات خانواده‌ها و اولیای دانش‌آموزان را به دردسر انداخته است. مادر یکی از دانش‌آموزان مدارس ابتدایی قصد دانسته روز معلم دخترش را با یک دسته گل زیبا به مدرسه بفرستد، ولی نماینده کلاس از اولیا خواسته است مبالغ بالایی هزینه کنند تا بتوانند جشنی پرهیاهو و شیک داشته باشند. این مادر می‌گوید: «بهتر است به جای اینکه با خرج‌ها و هزینه‌های گزاف، جش